



Evaluating the Critique of Interpretive Narratives on the "Great News," "Tongue," and "Light" Attributed to the Commander of the Faithful (AS) Based on Nahj al-Balagha and the View of Allamah Tabatabai

Dr. Homan Matinnikoo^a

^a Faculty Member, Department of Islamic Studies, Islamic Azad University, Malayer Branch, Hamedan; homan.matin2014@gmail.com

Abstract

The phenomenon of hadith fabrication by extremists (Ghulat) has led some researchers to cast doubt on narratives recorded in early scholarly works under specific Quranic verses, deeming some of these hadiths as "false," "weak," or "implausible." This article, compiled through library research and analytical-descriptive methodology, aims to establish criteria for verifying the authenticity of narratives related to the Quranic verses—such as those interpreting the "Great News" (Naba' al-Azim), "Tongue" (Lisan), and "Light" (Nur) in reference to Imam Ali (AS). Analysis of the teachings in Nahj al-Balagha reveals that distinguishing genuine from spurious narratives in the domain of Quranic interpretation (ta'wil) requires, first, "understanding the characteristics of the Quran," then "referring back to the Quranic text," and finally, "guidance from those firmly grounded in knowledge," whom God has entrusted with the knowledge of interpretation. Reliance on limited human understanding in Quranic interpretation, combined with the fabrications of extremists, has led some researchers to inaccurately critique such traditions transmitted from the Infallibles (AS). Quranic evidence, narrations, and the text of Nahj al-Balagha demonstrate that the narratives interpreting the "Great News,"

Article history:

Received:

12/05/2025

Revised:

09/07/2025

Accepted:

16/08/2025

Published online:

05/11/2025

"Tongue," and "Light" in relation to the Commander of the Faithful (AS) are neither "false," "weak," nor "implausible," as claimed by some scholars, but indeed originated from the Ahl al-Bayt (AS).

Keywords

Quranic Interpretation (Ta'wil), Tongue of the Quran, Great News (Naba' al-Azim), Light (Nur).



دانشگاه علوم، تحقیقات و فناوری
موسسه آموزش عالی آل طبرستان

معارف عقلی فلسفی قرآن

فصلنامه گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده علوم انسانی
شماره: ۸۲۳۴-۳۱۱۵



کیفیت نقد روایات تأویلی «نبأ عظیم»، «لسان» و «نور» به امیرمؤمنان (علیه السلام) با تکیه بر نهج البلاغه و نظر علامه طباطبائی

دکتر هومن متین نیکو

۱. دانش آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث؛ homan.matin2014@gmail.com

چکیده فارسی

جریان حدیث‌سازی غلات، بعضی از محققان را نسبت به روایاتی که در کتب متقدمان، در ذیل بعضی آیات ضبط شده، دچار تردید کرده و برخی از آن احادیث را «باطل»، «موهین» و «بعید» دانسته‌اند. هدف از نگارش این مقاله که به شیوه جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای و نقد و بررسی داده‌ها و به روش تحقیق توصیفی تحلیلی نگاشته شده، استخراج شاخص‌هایی برای تشخیص صحت و سقم روایاتی می‌باشد که درباره آیات شریفه رسیده است؛ مانند احادیثی که «نبأ عظیم»، «لسان» و «نور» را در ذیل بعضی از آیات، به امام علی (علیه السلام) تأویل کرده است. تحلیل آموزه‌های نهج‌البلاغه نشان می‌دهد کیفیت تشخیص سره از ناسره در روایات حوزه تأویل قرآن، ابتدا «شناخت ویژگی‌های قرآن»، سپس «رجوع به متن قرآن» و «رهنمودهای راسخان در علم» است که خداوند، دانش تأویل را در اختیار آنان نهاده است. اعتماد بر دانش محدود در زمینه تأویل قرآن، به انضمام حدیث‌سازی غالبان، موجب اشتباه برخی محققان در نقد این‌گونه روایات منقول از معصومین (علیهم السلام) شده است. شواهد قرآنی و روایی و متن نهج‌البلاغه نشان می‌دهد، روایاتی که درباره «نبأ عظیم»، «لسان» و «نور» در ذیل آیات شریفه، به امیرمؤمنان (علیه السلام) تأویل شده، برخلاف نظر برخی پژوهشگران، «باطل»، «موهین» و «بعید» نبوده و از اهل بیت (علیهم السلام) صادر شده است.

واژگان کلیدی

تأویل قرآن، لسان قرآن، نبأ عظیم و نور.

۱- طرح مسئله

تأویل از ریشه «أول» و به معنای «تفسیر کلامی است که معانی مختلف دارد و [تأویل] صحیح نمی‌باشد، مگر به بیانی که با غیرالفاظ آن کلام باشد» (خلیل بن احمد، ۱۴۳۲ق، ج ۱، ص ۱۲۰)؛ پس تأویل در جایی است که اولاً از ظاهر لفظ، امکان برداشت دو یا چند معنا وجود دارد و ثانیاً ممکن است برخی برداشت‌ها صحیح و مطابق با واقع نباشد؛ بنابراین اهمیت و دشواری تأویل به جهت آن است که از ظواهر امر و لفظ، نمی‌توان به حقیقت موضوع و متن رسید؛ لذا پیامبر اولوالعزمی چون حضرت موسی (علیه السلام) نیز توان تشخیص اعمال جناب خضر (علیه السلام) را نداشته و تنها پس از بیان معلّمش می‌تواند آن را فرا گیرد: «سَأْتِيكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (کهف: ۷۸). نکته قابل ذکر دیگر در تأویل و ماجرای حضرت موسی و جناب خضر (علیه السلام) آن که عالم به تأویل، علم خود را مستقیم از پروردگار می‌گیرد: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵).

در میان شیعیان، این مطلب که امیرمؤمنان (علیه السلام) عالم به تأویل تمام قرآن می‌باشد، اختلافی نیست؛ لکن تحریفات غلات در حوزه روایات تأویلی قرآن، بعضی محققان را نسبت به برخی منقولات منسب به معصومان (علیهم السلام) که در کتب متقدمان شیعه نقل شده، دچار تردید کرده و بعضی از آن روایات را جعلی دانسته‌اند. به‌عنوان نمونه برخی پژوهشگران^۱ روایاتی را که «نبأ عظیم»، «لسان» و «نور» را به امام علی (علیه السلام) تأویل کرده، به ترتیب «باطل»، «موهن» و «بعید» معرفی کرده‌اند.

سؤالات اصلی این مقاله عبارتست از این که کیفیت تشخیص روایات حوزه تأویل قرآن چیست؟ و چه شواهدی برای اثبات تأویل «نبأ عظیم»، «لسان» و «نور» به امیرمؤمنان (علیه السلام) وجود دارد؟

درخصوص پیشینه «تأویل قرآن» باید گفت با عنایت به این که نزد قدما «تأویل» و «تفسیر» معنایی واحد داشته و غالب تفاسیر نیز نقلی بوده، در آثار متقدمان، اثر مستقلی وجود ندارد، اما در تفاسیر و مباحث مقدماتی‌شان، به‌صورت موجز بحث شده است؛ بنابراین حتی وقتی در قرن دهم با کتاب تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهره از سیدشرفالدین حسینی استرآبادی مواجه می‌شویم، منظور کتابی تفسیری بر مبنای روایات اهل بیت (علیهم السلام) و درباره اهل بیت (علیهم السلام) است. آری! مفسران سده‌های اخیر و معاصران در بحث‌های

۱. جناب آقای دکتر محمدکاظم شاکر، در کتاب روش‌های تأویل قرآن

مقدماتی تفسیری‌شان، به انحاء مختلف به معناشناسی تفسیر و تأویل پرداخته‌اند. التفسیر و المفسرون ذهبی و مقدمه تفسیر مرآة الانوار و مشکوة الاسرار عاملی نباطی، به ترتیب شاخص‌ترین کتب عامّه و خاصّه در این زمینه هستند.

کتبی که در دوره معاصران، درباره مناهج تفسیری نوشته شده به موضوع تأویل پرداخته‌اند. مانند کتاب از دریا به آسمان نگارش زهره اخوان مقدم، که اصول تفسیر قرآن کریم را بر مبنای روایات اهل بیت علیهم‌السلام تبیین کرده و علاوه بر جایگاه بی‌بدیل ائمه علیهم‌السلام در تفسیر قرآن، به راهکارهای آن بزرگواران در تفسیر و فهم قرآن پرداخته است.

برخی از کتب دیگر در این زمینه به شرح زیر است:

عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۶۶). مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

عک، خالدبن صالح (۱۴۰۶ ق). اصول التفسیر و قواعد، بیروت: دارالنفائس.

گلدزیهر (۱۳۷۴ ق). مذاهب التفسیر الإسلامی، ترجمه: عبدالحلیم النجار، قاهره: مکتبه الخانجی.

شاکر، محمد کاظم (۱۳۷۶). روش‌های تأویل قرآن (معناشناسی و روش‌شناسی تأویل در سه حوزه روایی، باطنی و اصولی)، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

برخی مقالات این حوزه نیز به معناشناسی موضوع پرداخته و سیر آن را دنبال کرده‌اند؛ مانند «معنی‌شناسی تفسیر و تأویل»، نوشته علی اصغر ناصحیان، برخی نیز مشخصاً نظر صاحب‌نظری را درباره موضوع مطرح کرده‌اند؛ مانند «تفسیر و تأویل قرآن در نگاه مولانا»، نوشته رضا بابایی، برخی جمع اقوال کرده و به نقد و بررسی آن‌ها پرداخته‌اند؛ مانند «تفسیر و تأویل قرآن»، از کاظم قاضی‌زاده و برخی نیز به جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر و تأویل قرآن پرداخته‌اند؛ مانند: مقاله «قرآن و مرجعیت علمی اهل بیت علیهم‌السلام در تأویل» از حسین ردایی.

از میان مقالات دیگر و پایان‌نامه‌هایی که با موضوع تأویل نگاشته شده، آثار زیر قابل ذکر است:

اسکویی بیابانی، محمد (۱۳۷۵). «تفسیر و تأویل»، مجله صحیفه مبین، شماره ۵.

عابدی، احمد (۱۳۷۵). «معناشناسی تأویل قرآن در پرتو معناشناسی تأویل حدیث»،

مجله صحیفه مبین، شماره ۲۴.

تقوی، سیدحسین (۱۳۸۴). «اهل بیت علیهم‌السلام و تأویل قرآن»، مجله معرفت، شماره ۷۰.

پیشگر، زری (۱۳۸۴). «هرمنوتیک و تأویل»، مجله آینه معرفت، شماره ۶.

آقایی ابرندآبادی، سیدعلی (۱۳۸۱). رابطهٔ هرمنوتیک و تفسیر و تأویل قرآن، استاد راهنما: سیدمحمدرضا حسینی بهشتی، ۱۳۸۱ ش.

اصول و مبانی التأویل فی فهم القرآن و تفسیره، بابایی، حبیب‌الله، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، استاد راهنما: صادق لاریجانی، دانشکده اصول‌الدین قم.

نکوفکر، جلال (۱۳۸۷). جایگاه اهل‌بیت (علیهم‌السلام) در تأویل قرآن، استاد راهنما: جهانگیر امیری، دانشگاه شهید اشرفی اصفهانی.

تفاوت تحقیق حاضر با آثار مذکور در رجوع به کتاب نهج‌البلاغه برای استخراج شاخص‌هایی جهت تمیز روایات تأویلی قرآن است. از آنجا که معیار سیدرضی، جمع‌آوری سخنان بلیغ امیرمؤمنان (علیه‌السلام) بوده (و نه دیدگاه‌های کلامی و تفسیری خود)، مورد اقبال عمومی دانشمندان متقدم و متأخر، و عامه و خاصه، واقع شده است؛ لذا از شروح متعددی برخوردار و متن کتاب، شواهد و قرائن داخلی و خارجی مفیدی دارد. در هیچ‌یک از آثار که از نظر گذشت، کتاب نهج‌البلاغه و شروح آن، میزان واقع نشده؛ مگر برخی ارجاعات مختصر. همچنین با عنایت به این‌که علت اختلاف در این‌گونه روایات، جریان پیدایش غلات استحصال گردید، همواره حدیث‌سازی آنان به‌عنوان یک عامل انحرافی، لحاظ شد. برای نقادی این‌گونه روایات، ابتدا ویژگی‌های اصلی قرآن از منظر امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در نهج‌البلاغه شناسایی و سپس با تکیه بر رهنمودهای ایشان، به نقد روایات رسیده دربارهٔ «نبأ عظیم»، «لسان» و «نور» پرداخته می‌شود.

۲- ویژگی‌های قرآن

تحلیل متن نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که قرآن عزیز از منظر امیرمؤمنان (علیه‌السلام) ویژگی‌های زیر را دارد:

۲-۱. حجیت ظواهر

ظواهر الفاظ قرآن حجیت داشته و برای طالبان هدایت، قابل فهم است: «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ وَارْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ» (رضی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۵). این‌گونه بیانات در نهج‌البلاغه که دلالت بر اعتبار آیات برای همگان می‌کند، فراوان است.^۱ دلیل اعتبار همگانی قرآن، سهولت فهم بسیاری از آیات است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا

۱. نک: خطبه ۲، ص ۴۶؛ کلام ۱۸، ص ۶۱؛ خطبه ۸۳، ص ۱۱۲؛ خطبه ۸۶، ص ۱۱۷؛ خطبه ۸۷، ص ۱۱۹؛

الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر: ۱۶).

نقلی که سیدرضی در نهج البلاغه از امام باقر (علیه السلام) از امیرمؤمنان (علیه السلام) حکایت کرده، بهره‌برداری امام (علیه السلام) را از ظواهر الفاظ قرآن نشان می‌دهد: «در روی زمین دو امان از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آن‌ها برداشته شد، پس دیگری را بگیرد و بدان چنگ زنید، امانی که برداشته شد رسول (صلی الله علیه و آله) بود، و امانی که باقی است آمرزش خواستن است. خدای متعال فرموده: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (انفال: ۲۳)» (رضی، ۱۳۸۸ ش، ص ۴۸۳). جناب رضی در ذیل این فرمایش امام (علیه السلام) می‌نویسد: «این از بهترین استخراج‌ها و لطیف‌ترین استنباط‌ها از قرآن کریم است» (همان).

این تیسیر کلام پروردگار موجب شده تا امیرمؤمنان (علیه السلام) در بسیاری از مواضع، برای تبیین موضوع به آیات شریفه قرآن استناد فرماید.^۱ امام (علیه السلام) گاهی در متن سخنانشان، به گونه‌ای از آیات قرآن استفاده می‌فرماید که کلام قرآن و سخن امام (علیه السلام) هم‌وزن یکدیگر قرار می‌گیرد: «الْأَقْوِيلُ مَحْفُوظَةٌ وَ السَّرَائِرُ مَبْلُوءَةٌ وَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدتّر: ۳۸) (همان، ۵۳۵) و این یکی از زیبایی‌ها و خصایص کلام امیرمؤمنان (علیه السلام) است (همان، ص ۴۲۷). عبارت: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف: ۵۳)؛ همان، ۴۵۶، عبارت: «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (یونس: ۳۲) و جالب آن‌که امام برخی از سخنرانی‌ها و نامه‌های خود را با آیات شریفه قرآن به پایان می‌برد.^۲

استفاده فراوان امام (علیه السلام) از قرآن در بیاناتش نشان می‌دهد که الفاظ قرآن برای توده مردمان قابل فهم است. تمام علمای شیعه، حتی اخباریون، ظواهر الفاظ را حجت می‌دانند؛ دغدغه آنان تنها این بوده است که مرجعیت علمی ائمه معصومین (علیهم السلام) در تأویل قرآن مغفول

خطبه ۱۱۴، ص ۱۶۹؛ خطبه ۱۲۱، ص ۱۷۷؛ خطبه ۱۲۷، ص ۱۸۵؛ خطبه ۱۳۳، ص ۱۹۲؛ خطبه ۱۴۷، ص ۲۰۴ و ۲۰۵؛ خطبه ۱۵۶، ص ۲۲۰؛ خطبه ۱۶۷، ص ۲۴۲؛ خطبه ۱۶۹، ص ۲۴۳؛ خطبه ۱۷۳، ص ۲۴۸؛ خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۲؛ خطبه ۱۷۷، ص ۲۵۶؛ خطبه ۱۸۲، ص ۲۶۴؛ خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۴؛ نامه ۵۳، ص ۴۲۷؛ نامه ۶۹، ص ۴۵۹؛ نامه ۷۴، ص ۴۶۳.

۱. نک: خطبه ۱۹۹، ص ۳۱۶؛ نامه ۲۸، ص ۳۸۷؛ نامه ۵۳، ص ۴۴۴؛ همان، ص ۴۴۵؛ حکمت ۹۳، صص ۴۸۳-۴۸۴؛ حکمت ۹۶، ص ۴۸۴؛ حکمت ۱۳۵، ص ۴۹۴؛ حکمت ۳۱۷، ص ۵۳۱؛ حکمت ۳۷۷، صص ۵۴۲-۵۴۳؛ حکمت ۴۳۹، صص ۵۵۳-۵۵۴.

۲. نک: خطبه ۲۲۵، ص ۳۴۸؛ خطبه ۲۲۶، ص ۳۴۹؛ نامه ۵۵، ص ۴۴۷؛ نامه ۷۴، ص ۴۶۴؛ حکمت ۷۸، ص ۴۸۱؛ حکمت ۱۳۰، ص ۴۹۲.

و لذا مفسر دچار تفسیر به رأی شود. دانشمند قرآنی معاصر، آیت‌الله معرفت، پیرامون حجیت ظواهر کتاب می‌نویسد: «برخی، منکرین حجیت ظواهر قرآن را گروه اخباریان می‌دانند... ولی ما در میان اخباریان سرشناس کسی را نیافتیم که منکر حجیت ظواهر کتاب، به‌طور مطلق بوده باشد. آنچه هست، عدم جواز اخذ به ظاهر قرآن قبل از مراجعه به احادیث معصومین علیهم‌السلام است.» (معرفت، ۱۳۷۹، ص ۸۵). ایشان پس از نقل کلام مولا محمدامین استرآبادی، به‌عنوان برجسته‌ترین شخصیت اخباریون متأخر، مبنی بر ضرورت رجوع به ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در تفسیر قرآن، به‌ویژه آنچه در رابطه با تخصیص، تقیید، نسخ و بیان کلیات در قرآن وارد شده است، می‌نویسد: «این سخن امین استرآبادی همان است که همه فقها و اصولیون به آن معتقدند و هرگز بدان معنا نیست که باب فهم معانی قرآن را بسته بدانند، بلکه برای رسیدن به حقیقت مراد که آیا عام است یا خاص و نیز در بیان مجملات، بایستی به سخنان معصومین مراجعه شود» (همان).

۲-۲. جامعیت

از منظر امیرمؤمنان (علیه‌السلام) قرآن، جامع اخبار گذشتگان، حوادث آینده، احکام روابط میان مردمان و به‌طور کلی آنچه مایه نظم، میان مردمان خواهد شد، می‌باشد (رضی، ۱۳۸۸، ص ۵۳۰). این جامعیت قرآن، موجب شده تا امام (علیه‌السلام) منازعات را به آن ارجاع دهد: «خداوند آن [قرآن] را فرونشاندۀ عطش عالمان، و بهار دل‌های فقیهان و... حکم کسی که داوری کند قرار داده است» (همان، ص ۳۱۶). این فصل‌الخطاب بودن کتاب پروردگار در حل اختلافات، در یکی از نامه‌های امام (علیه‌السلام) به معاویه نیز دیده می‌شود. امام (علیه‌السلام) در پاسخ به نامه معاویه (که به ظاهر خونخواه عثمان شده است) می‌نویسد: «درباره قاتلان عثمان نیز فراوان سخن گفته‌ای... قاتلان وی را برای داوری نزد من فراخوان تا تو و آنان را بر آنچه کتاب خدای بزرگ حکم کند وادارم» (همان، ص ۴۵۵). در نگاه امیرمؤمنان (علیه‌السلام) قرآن، «چشمه‌های دانش» (همان، ص ۲۵۴) و «بیانگر همه چیز» (همان، ص ۱۱۷) است.

۲-۳. ذووجوه بودن

از خصوصیات دیگر قرآن ذووجوه بودن آن است؛ بدین معنا که از یک متن، قابلیت استنباط چند معنای مختلف پیرامون مسئله‌ای واحد، وجود دارد. امام (علیه‌السلام) هنگامی که عبدالله بن عباس را برای گفت‌وگو با خوارج فرستاد، به او فرمود: «با قرآن با آنان مناظره مکن، زیرا

قرآن حامل معانی مختلف و دارای وجوه گوناگون است، تو چیزی می‌گویی و آنان چیز دیگر گویند (و به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسید)» (همان، ص ۴۶۵). هر چند قرآن کتاب جامعی برای حلّ مخاصمات است و ظواهر الفاظ آن حجّیت دارد، اما این توصیه‌ی امام به ابن عباس نشان می‌دهد که گاهی برای اقناع طرفین دعوا، رجوع به قرآن راهگشا نیست. از متن الفاظ قرآن، معانی گوناگونی را می‌توان استخراج کرد که برخی از آن‌ها صحیح و مقصود پروردگار بوده و بعضی دیگر باطل و تفسیر به‌رأی می‌باشد. فراز یکی از نامه‌های امام علیه السلام به معاویه نشان می‌دهد که او نیز همانند خوارج از این خصوصیت قرآن سوءاستفاده کرده است: «تو با تأویل و توجیه قرآن بر دنیا چنگ انداخته‌ای» (همان، ص ۱۷۹). خوارج جاهلانه و معاویه و همدستانش عامدانه از ذوووجه بودن قرآن برای رسیدن به مقاصدشان استفاده می‌کردند.

۲-۴. تحریف معنوی

ذوووجه بودن قرآن، موجبات تحریف معنوی کتاب را فراهم می‌کند. امام علیه السلام هنگامی که پیش از پیکار با خوارج، به اردوگاه آنان رفت، در فرازی، یکی از علل جنگ‌های زمانه میان مسلمانان را تأویل قرآن بیان فرمود: «إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نَقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْأَعْوَجَاجِ وَالشُّبُهَةِ وَالتَّأْوِيلِ» (همان، ص ۱۷۹). این گونه تحریف پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز شد؛ کما این که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش‌بینی کرده و به امیرمؤمنان علیه السلام چنین فرموده بود: «تُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ» (طوسی، ۱۴۱۴ ق، ص ۳۵۱)؛ لذا عمار یاسر در جنگ صفین، هنگامی که چشمش به پرچمی در دست عمروعاص افتاد، شعری سرود که در فرازی از آن به این پیش‌گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره شده است: «نَحْنُ ضَرْبُنَاكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ فَالْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ» (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۴۱) «ما پیشتر با شما بر سر تنزیل قرآن می‌جنگیدیم

امروز هم با شما بر سر تأویل آن پیکار می‌کنیم»

بنا به تصریح امیرمؤمنان علیه السلام این قسم از تحریف تا زمان ظهور امام زمان علیه السلام ادامه خواهد داشت: «(قائم منتظر)... آرای شخصی را به قرآن بازمی‌گرداند، آن‌گاه که قرآن را به آرای شخصی بازگردانده باشند» (رضی، ۱۳۸۸، ص ۱۹۵). امام علیه السلام در فراز خطبه‌ای در بیان صفات عالم‌نمایان نیز چنین می‌فرماید: «قرآن را به آراء خود تفسیر نموده» (همان، ص ۱۱۹). این بیانات به‌وضوح نشان می‌دهد که کتاب عزیز پروردگار، قابلیت تفسیر به‌رأی را دارد؛ لذا خود خدای سبحان هم‌زمان با نزول قرآن چنین هشدار فرمود: «هر کس کلام من

قرآن) را با رأی خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است» (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۶). سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود عبارتست از این‌که اگر ظواهر الفاظ حجّیت دارد و قرآن برطرف‌کننده اختلافات است، پس چگونه باید مقصود اصلی کلام پروردگار را فهمید؟ ویژگی «گویا بودن زبان قرآن»، این مشکل را حل می‌کند.

۲-۵. گویایی زبان قرآن

خدای رحمان برای هدایت مردمان و رفع اختلاف میان آنان، برای کتابش، معلّم قرار داده است. وظیفه رسول خدا ﷺ فقط تلاوت آیات نیست؛ «ترکیه» و «تعلیم» کتاب، دو وظیفه مهمّ دیگری هستند که اگر اهمّیت آن از وظیفه «بلاغ» بیشتر نباشد، کمتر نیست: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲). نیازمندی قرآن به معلّم، موضوعی است که مورد تأکید خداوند می‌باشد (نحل: ۴۴ و ۶۴). احتیاج کتاب به عامل انسانی، درباره کتب پیشین الهی نیز صدق می‌کند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَيِّنَ قَوْلَهُ لِقَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم: ۴).

جایگاه معلّمان قرآن (که از سوی خداوند منصوب شده‌اند)، در هدایت مردم منحصر به فرد است. امیرمؤمنان (علیه السلام) در خطبه‌ای که درباره تحریف معنوی کتاب در میان آیندگان فرمایش می‌کنند، راهکار هدایت از طریق قرآن را رجوع به اهل آن ارائه می‌فرماید: «پیمان قرآن را محکم نخواهید گرفت تا آن‌که پیمان‌شکنان را بشناسید، و بدان چنگ نتوانید زد تا آن‌که رهاکنندگان آن را بشناسید، پس همه این حقایق را در نزد اهلس (خاندان پیامبر ﷺ) بجوئید، که آنان زنده‌دارندگان علم و میراندگان جهل‌اند» (رضی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۶). امام (علیه السلام) برای شناخت حکم خدا در امور مهم و مشتبه مراجعه به دو منبع را توصیه می‌فرماید: نصّ صریح کتاب خدا و عمل به سنت پیامبر ﷺ (همان، ص ۴۳۴). این سفارش امام به مالک در عهدنامه نشان می‌دهد که قرآن عزیز، جامع کلیّات احکام و گویای تمام مسائل است به شرط آن‌که منضم به بیان معلّمش شود. درباره رسیدگی به طبقات پایین جامعه (حاجتمندان و بینوایان) به مالک می‌نویسد: «برای هر یک از اینان خداوند سهمی معین کرده و بر اندازه و سهم واجب آن در کتاب خود و سنت پیامبرش ﷺ عهد و قانونی نهاده که نزد ما محفوظ است» (همان، ص ۴۳۲).

از اینجا به سرّ این موضوع پی می‌بریم که چرا امام (علیه السلام) کتاب پروردگار را هم «صامت» می‌خواند و هم «ناطق»؛ «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةٌ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ» (همان، ص

۲۶۵). اگر به بیان معلّمش رجوع نشود، صامت است و اگر به بیان معلّمش رجوع شود، ناطق است. امام علیه السلام هنگامی که داستان حکمین را دربارهٔ حکمیت می‌شنود، می‌فرماید: «ما اشخاص را به داوری برنگزیدیم، بلکه فقط قرآن را داور ساختیم، اما این قرآن خطی است نوشته شده که میان دو جلد قرار گرفته، با زبان سخن نمی‌گوید و ناگزیر به مفسّری نیازمند است و این اشخاص اند که از جانب آن سخن می‌گویند» (همان، ص ۱۸۲). این سخن امام علیه السلام ویژگی «صمت»: [سکوت] کتاب را نشان می‌دهد؛ اما تحلیل سخنان امیرمؤمنان علیه السلام نشان می‌دهد، هر چند قرآن بدون معلّمش خاموش است، اما زبانی دارد که گویاست. اگر در معرفی قرآن می‌فرماید: «کتاب خدا در میان شما سخنگویی است که زبانش از کار نیفتد» (همان، ص ۱۹۱)، منظور قرآنی است که ضمیمهٔ بیان خود شده است. همچنان که در مورد بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ» (همان، ص ۲۴۳). کتاب به این دلیل ناطق است که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته است. باید توجه داشت که امام علیه السلام نمی‌فرماید: الفاظ قرآن از کار نمی‌افتد؛ زیرا الفاظ، صامت هستند و از کار می‌افتند. به همین جهت دچار تحریف معنوی هم می‌شود، بلکه می‌فرماید: «لسانش از کار نمی‌افتد»: [لَا يَعْيًا لِسَانُهُ]؛ پس قرآن، لسان دارد. این لسان، ناطق است و از سخن گفتن باز نمی‌ماند و بی‌شک منظور از «لسان» در «لَا يَعْيًا لِسَانُهُ» امیرمؤمنان علیه السلام است؛ ابن میثم در میان احتمالات این عبارت می‌نویسد: «احتمال می‌رود که مراد از زبان قرآن، خود آن حضرت باشد که مجازاً اطلاق فرموده است؛ زیرا در واقع زبان قرآن که سُست نمی‌شود و در بیان مقاصد و اهداف آن کوتاهی نمی‌کند اوست» (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۱۵۴). شاهد قطعی از این که منظور از «لسان»، خود امام علیه السلام می‌باشد، سخن دیگری است که امیرمؤمنان علیه السلام پیرامون معرفی قرآن می‌فرماید: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبَرَكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَتَطْمَ مَا بَيْنَكُمْ» (رضی، ۱۳۸۸، ص ۲۲۳). همچنین طبق نقل برخی روایات، امام علیه السلام خود را به صراحت «کتاب ناطق خدا» معرفی می‌فرماید: «هَذَا كِتَابُ اللَّهِ الصَّامِتُ وَأَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ» (ابن بطریق، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۳۰؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۷، ص ۳۴). الفاظ قرآن عزیز در بین الدفّین، «صامت» هستند، اما کتاب ناطق خدا، «لسان» دارد و بیانش از کار نمی‌افتد. مصدر الفاظ کتاب، «تنزیلی» است و نیاز به چشم دارد، اما مصدر تفسیر کتاب، «لسان معلّم» است و نیازمندِ سمع و قلب می‌باشد. امام علیه السلام در توصیف حوادث ناگوار و گمراهی‌های آینده، دربارهٔ بصیرت برخی اقوام چنین سخن می‌فرماید: «تُجَلَىٰ بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ وَ يُرْمَىٰ

بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ وَ يُعْبَقُونَ كَأَسِّ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ» (رضی، ۱۳۸۸، ۲۰۸).
از منظر امام (علیه السلام) تفسیر حقیقی الفاظ کتاب، نیازمند «لسان قرآن»، یعنی ائمه معصومین (علیهم السلام) است و رجوع صرف به الفاظ، اثربخشی تام ندارد. کتاب، زبان همواره گویایی دارد که راه را نشان می‌دهد. الفاظ قرآن برای هدایت، بدون آن زبان گویا، صامت و ناقص‌اند.
کوتاه سخن درباره شناخت قرآن این‌که:

اولاً ظواهر الفاظ قرآن برای همگان حجیت دارد.
ثانیاً قرآن جامع اخبار گذشتگان، آیندگان، احکام روابط میان مردمان و هدایت همگان است.

ثالثاً قابلیت پذیرش وجوه گوناگون (حق و باطل) را دارد و همین امر موجب تحریف معنوی آن شده و می‌شود.

رابعاً راه نجات از تحریف معنوی و تفسیر به رأی، رجوع به «لسان قرآن»، یعنی امیرمؤمنان (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) است.

خامساً: «زبان قرآن»، که با الفاظ کتاب درهم‌تنیده، معانی ظاهری و باطنی الفاظ را برای تشنگان معارف بیان می‌فرماید.

۳- تبیین آیات توسط امام (علیه السلام)

امام، گاهی الفاظ آیات را معنا و با دلالت معنا آن‌ها را تفسیر می‌کند. در فهم این نوع، مشکل چندانی نیست، اما گاهی معانی باطنی آیات را تأویل و پرده از ظواهر آیات برمی‌دارد؛ به گونه‌ای که میان ظواهر الفاظ و معانی ارائه شده از سوی امام، رابطه ظاهری وجود ندارد.^۱ این دوگونه تبیین امام، «تفسیر الفاظ» و «تأویل آیات» نامگذاری می‌شود.

۳-۱. تفسیر الفاظ توسط امام (علیه السلام)

یکی از وظایف امام (علیه السلام) در تبیین آیات قرآن، تفسیر الفاظ است. بیاناتی که امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره قرآن دارند، گاهی به سهولت از الفاظ متن آیات استخراج می‌شود؛ به گونه‌ای که دیگران با میزان مختصری از دانش و تفکر به آن دست می‌یابند. به‌عنوان مثال، امام (علیه السلام) درباره عبارت شریفه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) می‌فرماید: «این که می‌گوییم:

۱. لذا بعضی محققان، برخی روایات منقول در این زمینه را نپذیرفته و از ساخته‌های غلات می‌دانند.

«ما همه از خداییم» به مملوکیت خود اقرار کرده‌ایم و این که می‌گوییم: «و همه به‌سوی او باز می‌گردیم» به هلاکت و نابودی خویش اعتراف داریم» (رضی، ۱۳۸۸، ص ۴۸۵).

گاهی نیز امام (علیه السلام) در تبیین آیات، فقط به معنا کردن الفاظ می‌پردازد. به‌عنوان نمونه درباره عبارت شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰) می‌فرماید: «عدل، انصاف دادن است و احسان، نیکی کردن و بخشش نمودن» (رضی، ۱۳۸۸، ص ۵۰۹).

در «تفسیر الفاظ» توسط امام (علیه السلام) دشواری چندانی برای فهم نیست، اما گاهی امام (علیه السلام) به گونه‌ای درباره «تأویل آیات» روشنگری می‌فرماید که با دقت صرف در الفاظ آیات، نمی‌توان به آن مفاهیم رسید؛ مگر پس از بیان امام (علیه السلام).

۳-۲. تأویل آیات توسط امام (علیه السلام)

«تأویل»، معنای باطنی آیه است. فضیل بن یسار از امام باقر (علیه السلام) درباره حدیث «مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ» سوال می‌کند و امام (علیه السلام) در پاسخ می‌فرماید: «ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ» (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۹۶). گاهی میان ظواهر الفاظ و امر خارجی با حقیقت باطنی معنا و موضوع، اختلاف بسیاری وجود دارد. نمونه بارز این مطلب در ماجرای همراهی حضرت موسی (علیه السلام) با جناب خضر (علیه السلام) دیده می‌شود؛ تا آنجا که حضرت موسی (علیه السلام) «سوراخ کردن کشتی فقرا» و «مرمت دیوار مردمان بی‌خیر» و «کشتن کودک بی‌گناه» را نمی‌تواند تحمل کند.

خداوند، تأویل آیات قرآن را در اختیار راسخان در علم قرار داده است: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران: ۶). امیرمؤمنان (علیه السلام) در مواضع متعدد و به انحاء مختلف، طالبان طریق هدایت را به جایگاه بی‌بدیل خود و اهل بیت (علیهم السلام)، درباره دانششان نسبت به تأویل قرآن دلالت فرموده است. در فرازی از اوصاف اولیای الهی (ائمّه معصومین (علیهم السلام))، فهم قرآن را وابسته به بیان آنان می‌داند: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ... بِهِمْ عِلْمَ الْكِتَابِ» (رضی، ۱۳۸۸، ص ۵۵۲) و در خطبه‌ای دیگر پیرامون بعثت انبیا (علیهم السلام)، مسیر کلام را به معرفی راسخان در علم می‌کشد: «کجایند آنان که از روی دروغ و ستم بر ما پنداشتند که راسخان در علم‌اند و ما نیستیم؟! زیرا که خداوند ما را بلند داشته و آنان را پست نهاده و به ما بخشیده و آنان را محروم نموده و ما را (در حریم لطف خود) درآورده و آنان را بیرون کرده» (همان، ص ۲۰۱).

همچنین در انحصار استنطاق قرآن توسط اهل بیت (علیهم السلام) می‌فرماید: «این همان قرآن است،

پس آن را به سخن آورید و هرگز سخن نگویید، ولی من شما را از آن خبر می‌دهم» (همان، ص ۲۲۳). دقت در بسیاری از تفاسیری که از لسانِ راسخانِ در علم، پیرامون معانی باطنی آیات بیان شده، نشان می‌دهد که همگان را توانِ فهمِ معارفِ تامّ قرآن نیست، مگر آن‌که به معلّمانِ قرآن مراجعه کنند.

درباره «حیات طیبه» در آیه شریفه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۷) از امام علیه السلام سؤال شد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «آن زندگی خوش و پاکیزه، قناعت است» (رضی، ۱۳۸۸، ص ۵۰۹). این‌که امام علیه السلام معنای انحصاری «حیات طیبه» را «قناعت» معرفی می‌فرماید یا تنها یکی از مصادیق «حیات طیبه»، «قناعت» می‌باشد، موضوع بحث نیست. مقصود از ذکر نمونه فوق آن است که مواردی وجود دارد که ارتباطِ ظاهری، میان آیات و تأویلات امام علیه السلام وجود ندارد. برخلاف آنچه امام علیه السلام پیرامون «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فرمود و ارتباط تنگاتنگی میان الفاظ قرآن و بیان امام علیه السلام وجود داشت.

از آیات دیگری که علی‌الظاهر، ارتباطی میان الفاظ و معنای باطنی آن وجود ندارد، آیه شریفه «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص: ۵) است که طبق روایات ائمه معصومین علیهم السلام دربارهٔ زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۳۳؛ کوفی، ۱۴۱۰، ق، ۳۱۳؛ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۴۲۵ و مفید ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۸۰)؛ همچنان‌که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «دنیا پس از چموشی‌هایش به ما روی آورد و مهربانی کند، مانند شتر مست و بدخوبی که به بچهٔ خود مهربان شود» (رضی، ۱۳۸۸، ص ۵۰۶) و سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود؛ در صورتی‌که سیاق آیات پیرامون قوم بنی‌اسرائیل بوده و طبق ظواهر الفاظ، ارتباطی با دوران عصر ظهور ندارد.

علاوه بر مقاصد اصلی آیات، معانی باطنی و تامّ الفاظ قرآن نیز نزد امام علیه السلام است. وقتی از امام علیه السلام دربارهٔ «ایمان» پرسیده شد، فرمود: «ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدل و جهاد» (همان، ۴۷۳)؛ سپس برای هر یک چهار شعبه تعیین کرد. دربارهٔ «استغفار» نیز فرمود: «آن نامی است دارای شش معنا» (همان، ص ۵۴۹). این بیانات امام علیه السلام پیرامون معارف قرآنی اظهارنظرهای شخصی و از روی امیال و سلایق شخصی نیست؛ که خداوند به‌شدت از آن نهی فرموده است، بلکه منشأ آن رسوخ در دانش است که خداوند مطهّران را بر فهم کتابش برگزیده و دیگران را از آن بازداشته است و امام دربارهٔ آن چنین تذکر دادند:

«کجايند آنان که از روی دروغ و ستم بر ما پنداشتند که راسخان در علم‌اند و ما نيستيم؟!»
وظیفه دیگران که در زمره راسخان در علم نيستند، رجوع به راسخان در علم است و چنانچه موانعی در مسیر فهم از طريق آنان باشد، تکلیف، «توقف» و «اعتراف به جهل» است.

۴- کیفیت مواجهه مردمان با تأویل آیات

عقل آدمی توان فهم همه حقایق را ندارد.^۱ امیرمؤمنان (علیه السلام) در وصیت به امام مجتبی (علیه السلام) این آگاهی را به همگان می‌دهد که استقرار دنیا بر نعمت و گرفتاری و نیز پاداش و کیفر در

۱. هر چند عقل توانمندی‌های شگفتی در معرفت و شناخت طریق دارد، لکن بررسی سخنان امیرمؤمنان (علیه السلام) در نهج البلاغه نشان می‌دهد که آن بزرگوار بر تکیه مجرد بر عقل، بسیار هشدار داده و بر نقصان عقل تأکید می‌ورزد. برخی از حوزه‌هایی که امام (علیه السلام) بدان اشاره فرموده عبارتست از:

۱. معرفت به ذات اقدس اله: عقل را توان معرفت به کنه و ذات خدای تعالی نیست: «فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ ... وَأَنْتَ هَتْ غَقُولْنَا دُونَهُ» (رضی، ۱۳۸۸، ص ۲۲۵)؛ به همین جهت خالقش، او را از شناخت و سیر در این وادی، نهی فرموده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي انْحَسَرَتِ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَرَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ ... لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ» (همان، ص ۲۱۶).

۲. معرفت به صفات الهی: کما هو حقه: هر چند راه شناخت خدا از طریق معرفت به اسماء و صفاتش می‌باشد، لکن معرفت به صفات نیز کما هو حقه، در ظرف عقل نمی‌گنجد: «لَمْ يُطَلِّعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ» (همان، ص ۸۸)؛ لذا از اندازه‌گیری صفات با عقل نیز نهی فرموده است: «لَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (همان، ص ۱۲۵).

۳. معرفت به صنع و آفرینش پروردگار: فرمایشات امیر بیان (علیه السلام) نشان می‌دهد، دیگر از حوزه‌هایی که عقل و خرد آدمی را یارای معرفت و شناخت نیست، نظام آفرینش پروردگار است: «فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ وَأَعْمَلَ فِكْرَهُ لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ وَكَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ وَكَيْفَ عَلَّقْتَ فِي الْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ وَكَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيرًا وَعَقْلُهُ مَبْهُورًا وَسَمِعُهُ وَالْهَاءُ وَفِكْرُهُ خَائِرًا» (همان، ص ۲۲۵).

۴. دعا و درخواست از پروردگار: از دلایلی که امام (علیه السلام) برای عدم اجابت دعا برمی‌شمرد، آن است که خیر بنده در رواداشتن آن حاجت نیست: «أَوْ صُرِفَ عَنكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ فَلَرَبُّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أُوْتِيْتَهُ» (همان، ص ۳۹۹). نقصان عقل آدمی تا بدانجاست که گاه خیر و صلاح دین و دنیای خود را نیز نمی‌تواند تشخیص دهد؛ لذا امام (علیه السلام) چنین دعا می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنْ فَهَيْتُ عَنْ مَسْأَلَتِي أَوْ عَمِيْتُ عَنْ طَلْبَتِي فَدَلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي وَخَذْ بِقَلْبِي إِلَى مَرَأَشِدِي» (همان، ص ۳۵۰).

نمونه‌های فوق مشتبی از خروار است در ضعف و غربت عقل آن‌گاه که تنهاست و ناصری برایش نیست (متین نیکو، ۱۳۹۶، نقش بی‌بدیل عقل رعایه و امام (علیه السلام) در تحصیل سعادت با تأکید بر نهج البلاغه، کنفرانس سراسری علمی، تخصصی نهج البلاغه با رویکرد فرهنگی).

معاد، بر مبنای جعل الهی است؛ هر چند آدمی حقیقت آن‌ها را نفهمد. سپس می‌فرماید: «پس اگر (دُرک رمز و راز) چیزی از این امور بر تو مشکل آمد، آن را به‌پای نادانی خود بگذار» (همان، ص ۳۹۵).

جالب آن که اراده الهی بر عدم فهم بخشی از قرآن نیز تعلق گرفته است. امام (علیه السلام) در فرازی از معرفی قرآن کریم می‌فرماید: «برخی از آیات به پایه‌ای است که برای دانستنش پیمان گرفته شده و دانستن برخی دیگر بر بندگان لازم شمرده نشده» (همان، صص ۴۴-۴۵). «اقرار به جهل»، در مواردی که اراده الهی چنان تعلق گرفته که آدمی به موضوعی علم نداشته باشد، مورد ستایش خداوند است. امیرمؤمنان (علیه السلام) در معرفی راسخان در علم (ائمه معصومین (علیهم السلام)) می‌فرماید: «استوارگامان در علم کسانی هستند که اقرار به جمله «رازهای پوشیده‌ای که تفسیرش را نمی‌دانند»، آنان را از گشودن درهای بسته غیب بی‌نیاز نموده، از این روی خدای بزرگ اعترافشان را به عجز در پی نبردن به آنچه از حیطة دانش آنان بیرون است ستوده» (همان، ص ۱۲۵).

ارزشمندی عدم دخالت فهم نسبت به موضوعاتی که در حیطة فهم انسان نیست تا بدانجاست که طبق بیان امام (علیه السلام) علت راسخ نامیده شدن راسخان در علم از سوی خداوند، «ترک تعمق» در آنچه مکلف به فهم آن نیستند، می‌باشد: «وَسَمَى تَرْكُهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا» (همان). نکته قابل ذکر دیگر آن که امام (علیه السلام) در معرفی کفر، آن را بر چهار پایه استوار می‌داند که اولین پایه آن «تعمق» است: «وَالْكَفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ وَالرِّبْغِ وَالشَّقَاقِ» (همان، ص ۴۷۳). ابن‌میثم درباره معنای «تعمق» می‌نویسد: «یعنی زیاده‌روی در جست‌وجوی حق و انحراف از حق به دلیل نادانی؛... چنین کسی به تصور طلب حق، به جهل خود متکی است» (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۲۵۸).

بنابراین همان‌طور که «اعتراف به جهل» و عدم ورود به موضوعاتی که تکلیفی برای فهم آن نیست، ممدوح می‌باشد، «اتکا به دانش محدود» و جست‌وجو برای فهم آن حوزه‌ها نیز مذموم است.

۵- مذمت اتکا به دانش محدود

از آفات مهم فهم قرآن آن است که انسان معنای کلام راسخ در علم را نفهمد و سپس آن را تکذیب و انکار کند. تأویل کردن قرآن برای غیر راسخان، تکلیف نیست. نفهمیدن معنایی که

راسخان ارائه می‌فرمایند نیز جرم نمی‌باشد؛ قبیح آن است که بیانِ راسخانِ قرآن به کسی برسد و با تکیه بر ظنّ و گمان، مُنکِر شود. به همین جهت امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از نقلِ فرمایشی از رسول خدا ﷺ دربارهٔ مقامِ والایِ آلِ رسول، نسبت به انکارِ حق، بر اثر جهل، چنین هشدار می‌دهد: «پس چیزی را که نمی‌دانید درباره‌اش سخن نگوئید، زیرا بیشترین حقیقت در همان چیزی است که آن را ناحق می‌دانید» (رضی، ۱۳۸۸ ش، ۱۲۰). از این فرمایش امام (علیه السلام) می‌توان چنین استنباط نمود که برای وصول به حق، علاوه بر دانسته‌های محدود، باید جهل‌های نامحدود هم لحاظ شود؛ لذا امام (علیه السلام) در ادامهٔ همین خطبه، سخن را به اینجا می‌رساند: «پس رأی و نظر را در چیزی که چشم به ژرفایش نمی‌رسد و اندیشه به آسانی به آن راه نمی‌یابد به کار نیندازید» (همان).

هرچند امام (علیه السلام) دربارهٔ نوع انسان‌ها از این واقعیت خبر می‌دهد که: «مردم دشمن نادانسته‌های خویش‌اند» (همان، ۵۰۱) اما برای رفع این عیب، سه رهنمود امیرمؤمنان (علیه السلام) در نهج‌البلاغه راهگشا است:

اول: عدم اظهارنظر دربارهٔ موضوعی که بدان علم نداریم. امام (علیه السلام) در توصیه‌هایی که در حوزهٔ روابط اجتماعی به امام حسن (علیه السلام) و همگان دارد، می‌فرماید: «آنچه را نمی‌دانی مگو؛ اگرچه آنچه را می‌دانی اندک باشد» (همان، ۳۹۷).

دوم: عدم انکار آنچه از دیگران می‌شنویم؛ در حالی که دلیل قطعی بر ردّ آن نداریم. امام (علیه السلام) در فراز نامه‌ای به حارث‌همدانی می‌نویسد: «هرچه را مردم برایت گفتند ردّ مکن، که همین برای اثبات نادانی تو کافی است» (همان، ۴۵۹).

امام صادق (علیه السلام) دو توصیهٔ فوق را با تکیه بر آیات قرآن چنین بیان می‌فرماید: «همانا خداوند بندگان خود را به دو آیه از کتابش توجه داده که تا چیزی ندانند، نگویند؛ و تا چیزی ندانند (گوینده را) ردّ نکنند. خدای عزوجل می‌فرماید: «أَلَمْ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (اعراف: ۱۶۹) و فرمود: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَا تِهِمْ تَأْوِيلُهُ» (یونس: ۳۹) (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۴۳:۱).

سوم: عدم ورود به عرصه‌ای که تکلیفی در مواجههٔ با آن نداریم. امام (علیه السلام) در یکی دیگر از هدایتگری‌های ارزشمندشان در نامه به امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید: «سخن را در آنچه نمی‌شناسی رها ساز، و گفتگو را در آنچه وظیفه نداری کنار بگذار. و از رفتن به راهی که می‌ترسی در آن گم شوی باز بایست، زیرا خودداری به وقت حیرت گمراهی، بهتر از ارتکاب خطرها و نگرانی است» (رضی، ۱۳۸۸ ش، ۳۹۲). این فراز سخن امام (علیه السلام) نیز همان است که

قرآن عزیز می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (إسراء: ۳۶) و در کلام دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین بیان شده: «آنچه تو را به شک می‌افکند رها کن و به سوی راهی برو که در آن تردید نداری» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ ش، ۲۴۹).

این رهنمودهای امام (علیه السلام) مبنی بر «مذمتِ اقوال و اظهارنظرهایی که بر حدس و گمان تکیه دارند و نه علم و یقین»، دربارهٔ قضاوت پیرامون روایاتی که منتسب به راسخان در علم بوده و در ذیل آیات شریفه رسیده، اهمّیت دوچندانی می‌یابد.

امام (علیه السلام) دربارهٔ مصائبی که در آینده بر سر قرآن خواهد آمد چنین هشدار می‌فرماید: «به زودی پس از من روزگاری بر شما فرا رسد که ... نزد مردم آن زمان کالایی بی‌رونق‌تر از قرآن نیست اگر آن‌گونه که باید خوانده شود، و کالایی رایج‌تر از آن نیست آن‌گاه که از معانی حقیقی‌اش تحریف گردد» (رضی، ۱۳۸۸ ش، ۲۰۴) و سپس دربارهٔ علت تحریف معنوی قرآن می‌فرماید: «گویی آنان پیشوای قرآنند نه قرآن پیشوای آنان» (همان، ۲۰۵). بدون تردید برای آنکه قرآن پیشوای ما باشد و نه ما پیشوای قرآن، باید به معلّمان و راسخان علم مراجعه شود و همواره این مقدمهٔ مهم در فهم آیات شریفه مدّنظر قرار گیرد که برای رسیدن به معانی باطنی قرآن نباید تنها محدودهٔ دانستنی‌ها را لحاظ کرد؛ چه بسا آنچه دربارهٔ آیه‌ای نمی‌دانیم، بسیار بیشتر از آن چیزی باشد که می‌دانیم. این آگاهی و معرفت به «قلّت دانش نسبت به حقایق گستردهٔ قرآن» موجب می‌شود تا در مواجههٔ با اقوال منتسب به راسخان در علم، محتاط‌تر و محققانه‌تر برخورد شود.

در زیر یکی از آثار معاصران در حوزهٔ تأویل قرآن که بخش‌هایی از آن قابل نقد است، مطرح می‌شود.

۶- نقدی بر کتاب روش‌های تأویل قرآن

کتاب «روش‌های تأویل قرآن»^۱ نمونه‌ای از آثاری است که دست‌کم بخشی از مطالب آن قابل تأمل، نقد و شایستهٔ بحث و بررسی دقیق است. مؤلف، برخی از روایاتی را که در ذیل آیات شریفهٔ قرآن دربارهٔ اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، «باطل»، «موهن» و «بعید» قلمداد می‌کند. در صورتی که شواهد و قرائن قرآنی و روایی و نیز متن نهج‌البلاغه بر صدور آنها از معصومین (علیهم السلام) دلالت می‌کند.

۱. تألیف دکتر محمدکاظم شاکر. کتاب مذکور از منابع درسی پیشنهادی رشته‌های «علوم قرآن و حدیث» و «علوم و معارف نهج‌البلاغه» در مقاطع تحصیلات تکمیلی است.

۶-۱. تأویل نبأ

مؤلف «روش‌های تأویل قرآن» در ذیل آیه شریفه «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» (نبا: ۱-۳)، حدیث «مراد از نَبأ، علی علیه السلام و ولایت ایشان است» را نقل و آن را از اقسام تطبیقات باطل و مخالف نصّ و سیاق آیات قرآن دانسته است (شاکر، ۱۳۷۶ش، ۱۷۵).

روایاتی که دلالت می‌کند منظور از «نبا عظیم» در این آیه شریفه، امیرمؤمنان (علیه السلام) و ولایت ایشان می‌باشد، برخی محدثان اهل سنت همچون حسکانی (۱۴۱۱ق، ۲: ۴۱۷) و قندوزی حنفی (۱۴۱۸ق؛ ۳: ۵۵۵) و بسیاری از دانشمندان و محدثان متقدم شیعی، از جمله کلینی (۱۴۰۷ق، ۱: ۲۰۷)، طوسی (۱۴۰۷ق، ۳: ۱۴۶)، صدوق (۱۳۷۸ق، ۲: ۶)، مفید، کتاب‌المزار (۱۴۱۳ق، ۷۸)، صفار (۱۴۰۴ق، ۱: ۴۰۱)، کوفی (۱۴۱۰ق، ۳: ۵۳۳)، قمی (۱۴۰۴ق، ۲: ۴۰۱)، خصیبی (۱۴۱۹ق، ۹۲)، کراچکی (۱۴۲۷ق، ۲۶)، ابن عبدالوهاب (بی‌تا، ۳۳)، طبری آملی (۱۴۲۷ق، ۱۱۲) و علوی (۱۴۲۸ق، ۷۲) با تعبیر مختلف نقل کرده‌اند. بسیاری از علما و حدیث‌پژوهان متأخر نیز، همچون ابن شهر آشوب (۱۳۷۹ق، ۳: ۷۳)، حلی (۱۹۸۲م، ۲۱۱)، ابن طاووس (بی‌تا، ۲۰۸)، عاملی نباطی (۱۳۸۴ق، ۱: ۲۷۹)، استرآبادی (۱۴۰۹ق، ۳: ۷۳۳)، مازندرانی (۱۳۸۲ق، ۵: ۳۱۰)، ابن قاریاغدی (۱۴۲۹ق، ۱: ۳۵۰)، فیض کاشانی (۱۴۰۶ق، ۳: ۵۲۳)، حرّعاملی (۱۴۱۸ق، ۱: ۵۸۰)، بحرانی (۱۴۱۹ق، ۵: ۵۶۴)، مجلسی (۱۴۰۳ق، ۶: ۲۱۶)، عروسی‌حویزی (۱۴۱۵ق، ۵: ۴۹۱)، قمی مشهدی (۱۴۱۹ق، ۱۸۶) و مظفر نجفی (۱۴۲۲ق، ۵: ۳۷۷) در کتب کلامی، روایی و تفسیری‌شان نقل کرده‌اند. از معاصرین، قمی در مفاتیح‌الجنان، آنجا که دعای ندبه را نقل می‌کند، در فرازی خطاب به امام‌زمان (عج)، عبارت «یابن النّبأ العظیم» دیده می‌شود (قمی، ۱۳۸۴ش، ۸۹۸).

۶-۱-۱. نظر علامه طباطبایی درباره نَبأ

مؤلف المیزان نیز ایرادی به این دسته از اخبار نمی‌گیرد و آن‌ها را از معانی باطنی قرآن می‌داند. در ذیل آیه مورد بحث می‌نویسد: «فی بعض الأخبار أن النّبأ العظیم علیّ و هو من البطن» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۲۰: ۱۶۳). علامه طباطبایی می‌نویسد: «ظاهر و باطن دو امر نسبی است، به این معنا که هر ظاهری نسبت به ظاهر خودش باطن، و نسبت به باطن خود ظاهر است. همچنان که روایت زیر نیز این معنا را خاطر نشان می‌سازد. در تفسیر عیاشی از جابر از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که وی گفت: از آن جناب از تفسیر آیاتی می‌پرسیدم و آن

جناب پاسخ می‌داد و وقتی دوباره از تفسیر همان آیات می‌پرسیدم، پاسخی دیگر می‌داد، عرضه داشتم: فدایت شوم شما در روزهای قبل، از این سوال من جوابی دیگر داده بودید و امروز طوری دیگر جواب دادید. فرمود: ای جابر برای قرآن بطنی است، و برای بطنش نیز بطنی دیگر است، همچنان که برای آن ظاهری است و برای ظاهرش نیز ظاهری دیگر» (همان، ۱۱۳:۳).

۶-۱-۲. نبأ در نهج البلاغه

شاهد از نهج البلاغه اینکه سیدرضی در خطبه چهارم، فرمایشی را از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که در آن امام علیه السلام به کنایه خود را «نَبَأً» و رسول خدا صلی الله علیه و آله را «صِيحَه» معرفی می‌فرماید: «وَقَرَّ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ وَ كَيْفَ يُرَاعِي النَّبَأَةَ مَنْ أَصَمَّتَهُ الصَّيْحَةُ؟» (رضی، ۱۳۸۸ ش، ۵۱). شارحان نهج البلاغه «نَبَأً» را در این کلام، امیرمؤمنان علیه السلام دانسته‌اند. ابن‌میثم در شرح خود بر این خطبه می‌نویسد: «لفظ «نَبَأَةٌ» را برای فراخوانی و صدا زدن آنان به راه حق استعاره آورده است و نیز لفظ «صِيحَه» را برای خطاب خدا و رسولش به مردم، استعاره بکار برده است» (ابن‌میثم، ۱۳۶۲ ش، ۱: ۲۷۲). شبیه این برداشت را مولف پیام امام کرده و در توضیح این کلام امام علیه السلام می‌نویسد: «اشاره به این که اینها که فرمان خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیر پا گذارده‌اند چگونه ممکن است سخنان مرا بشنوند؟!» (مکارم، ۱۳۹۱ ش، ۱: ۴۱۶؛ و نیز نک: خویی، ۱۳۵۸ ش، ۳: ۱۲۵).

امام علیه السلام این خطبه را پس از کشته شدن طلحه و زبیر ایراد فرمود. صدر کلام اشاره به هدایت رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران تاریک جاهلیت می‌کند و ذیل کلام اشاره به روشننگری‌های امیرمؤمنان علیه السلام قبل از فتنهٔ جمل دارد. بنابراین برداشت شارحان از این فراز خطبه که «صِيحَه» را رسول خدا صلی الله علیه و آله و «نَبَأً» را امیرمؤمنان علیه السلام دانسته‌اند، صحیح است.

۶-۲. تأویل لسان

از روایاتی که در کتاب «روش‌های تأویل قرآن»، از اقسام «تطبیقات موهین» معرفی شده، روایتی است که منظور از «لسان» را در ذیل آیات شریفهٔ «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ» (بلد: ۸-۹)، امام علی علیه السلام معرفی می‌فرماید: «مراد از «عَيْنَيْنِ»، رسول خدا صلی الله علیه و آله، و «لِسَانًا»، علی علیه السلام و «شَفَتَيْنِ»، امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند» (قمی، ۱۴۰۴ ق، ۲: ۴۲۳؛ دیلمی، ۱۴۲۷ ق، ۱۵۷).

مؤلف «روش‌های تأویل قرآن» برای اینکه نشان دهد این روایت، موهن به مقام پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ می‌باشد، می‌نویسد: «این حدیث را فرد مجهولی به نام ابویعقوب اسدی نقل کرده که شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است. نقد: ما نمی‌دانیم که (شَفَّیْن) بودن برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام چه فضیلتی محسوب می‌شود!» (شاکر، ۱۳۷۶ش، ۱۸۲). این دو جمله، تمام مطلبی است که ایشان برای ردّ سخن منتسب به معصوم مطرح کرده است!

در خصوص این تأویل، که «لسان» را امیرمؤمنان ﷺ معرفی کرده، ذکر نکات زیر ضروری است:

اولاً: حدیث منتسب به معصوم را صرفاً به خاطر سند آن نمی‌توان «موهن» دانست. وقتی امام صادق ﷺ اجازه نمی‌فرماید که روایتی صرفاً به این دلیل که شخص فاسدالعقیده‌ای نقل کرده انکار شود، به طریق اولی نباید با حدیث مجهول، همانند یک حدیث جعلی مواجه و آن را «موهن» قلمداد کرد: «حدیثی را که مُرجئی و قَدَری و خارجی به ما منسوب می‌کند و برایتان می‌آورد تکذیب نکنید. شما نمی‌دانید، شاید چیزی از حق در آن باشد و شما خدا را در فوق عرشش تکذیب کرده باشید» (صدوق، ۱۳۸۵ش، ۲: ۳۹۵). سند این حدیث به گفته علامه مجلسی صحیح است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۴: ۳۱۴). کلام دیگر امام صادق ﷺ نیز نشان می‌دهد که حدیث را به‌صرف اینکه راوی آن غیرثقه نقل کرده، نباید مردود شمرد. ابن‌ابی‌یعفور گوید که از امام صادق ﷺ دربارهٔ اختلاف حدیث سوال کردم که چه‌بسا روای روایتی، مورد وثوق است و گاهی نیز راوی مورد وثوق نیست. [چگونه با حدیث مواجه شویم؟] امام ﷺ فرمود: «وقتی حدیثی به شما می‌رسد و شاهدی از قرآن یا کلام رسول خدا ﷺ دارد، بپذیرید؛ در غیر این‌صورت آن حدیث برای کسی که آن را آورده خوب است» (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۲۵؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۶۹)؛ بنابراین حدیث را صرفاً به خاطر ضعف سند، نمی‌توان «موهن» دانست و نباید با حدیث ضعیف از حیث سند، همانند حدیث مجعول رفتار کرد.

ثانیاً: جناب علی‌بن‌ابراهیم قمی، تمام راویان کتاب تفسیر خود را توثیق کرده و آیت‌الله‌خویی نیز با تمام سختگیری‌هایی که در بحث توثیقات عامه دارد، این توثیق همگانی و نظر جناب شیخ حرعاملی را دربارهٔ وثاقتِ راویانِ تفسیر قمی پذیرفته است^۱ (خویی،

۱. کلام آقای خویی چنین است: «ما به وثاقت همه مشایخ علی‌بن‌ابراهیم قمی که وی در تفسیرش از آنان

۱۴۱۰ق، ۴۹:۱)؛ بنابراین نه تنها هیچ گونه رابطه‌ای میان مجهول بودن روایت با «موهن» قلمداد کردن آن وجود ندارد، بلکه سخن جناب علی بن ابراهیم قمی که خود مورد توثیق است می‌تواند مبنا قرار داده شود.

ثالثاً: شواهدی جهت تأیید و صحت حدیث که در آن «لسان» به امیرمؤمنان (علیه السلام) تأویل شده می‌توان ارائه داد:

الف) در آیه شریفه «و وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (مریم: ۵۰) بنا بر نقل برخی از منابع متقدم از ائمه معصومین (علیهم السلام)، مصداق «و جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»، امیرمؤمنان (علیه السلام) است (قمی، ۱۴۰۴ق، ۵۱:۲؛ صدوق، ۱۳۶۲ش، ۳۰۷:۱؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ۱۰۷:۳). این آیه شریفه در برخی از منابع اهل سنت نیز به امیرمؤمنان (علیه السلام) تأویل شده است (حسکانی، ۱۴۱۱ق، ۳۵۷:۱).

ب) هر چند ظاهر خطاب در آیه شریفه «و ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل: ۶۴) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، لکن طبق روایاتی که از فریقین رسیده، درباره امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز مصداق پیدا می‌کند (نک: عیاشی، ۱۳۸۰ق، ۲:۲۶۶)؛ بنابراین مَبَيِّنِ اختلافات کتاب، امیرمؤمنان (علیه السلام) است که «لسان» قرآن می‌باشد. اینکه وجود آن حضرت، زبان گویای دین باشد، مطلب عجیبی نیست، بلکه موید روایاتی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به این حقیقت اشاره فرمود، همان طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر سر تنزیل قرآن می‌جنگد، امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز بر سر تأویل آن خواهد جنگید: «تَقَاتِلْ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ۳۵۱)

ج) در نهج البلاغه، تعبیری از امام دیده می‌شود که موید لسان بودن امیرمؤمنان (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) است. فرمایش امام (علیه السلام) درباره قرآن که می‌فرماید: «كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْيَا لِسَانُهُ وَ بَيْتٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَ عِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ» (رضی، ۱۳۸۸ش، ۱۹۱) نشان می‌دهد

روایت کرده است حکم می‌دهیم. [علی بن ابراهیم] در مقدمه تفسیرش می‌گوید: «ما اخبار و احادیثی از معصومان (علیهم السلام) را گزارش کرده‌ایم که از گذر مشایخ و ثقات خود در دسترس ما قرار گرفته است». این سخن دال بر آن است که وی در تفسیرش جز از ثقات روایت نکرده است. مولف وسایل الشیعه نیز ضمن فایده ششم کتاب در این زمینه بحث کرده است و ... چنین برداشت کرده است که علی بن ابراهیم تمامی راویان زنجیره اسناد روایات تفسیرش را ثقه می‌داند. تلقی صاحب وسایل کاملاً بجاست. زیرا علی بن ابراهیم با بیانش در صدد اثبات صحت تفسیر خود برآمده است و بر آن است تا نشان دهد روایاتش صادره از معصومین (علیهم السلام) و از مشایخ و ثقات شیعه رسیده است»

که قرآن، «لسان»، «أركان» و «أعوان» دارد. امام (علیه السلام) درباره «لسان قرآن» می‌فرماید: «از کار نمی‌افتد». بدیهی است، زمانی از کار نمی‌افتد که به نطق درآید. امیرمؤمنان (علیه السلام) در موضعی دیگر، درباره اینکه چه کسی می‌تواند قرآن را به نطق درآورد، می‌فرماید: «این همان قرآن است، پس آن را به سخن آورید، و هرگز سخن نگوید، ولی من شما را از آن خبر می‌دهم» (همان، ۲۲۳). همچنین پس از پیکار جمل، در فرار خطبه‌ای پیرامون هدایتگری مردمان چنین می‌فرماید: «امروز اسرار زبان بسته را برایتان با زبان گویا به سخن می‌آورم» (همان، ۵۱).

عون و یاری کتاب خدا از طریق زبان‌های کتاب خدا به مردم می‌رسد: «إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طَاعَةٍ عَوْنًا مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ وَ يُثَبِّتُ بِهِ الْأَفْئِدَةَ» (همان، ۳۳۰-۳۳۱). تعبیر «الْسِنَةُ الصِّدْقُ» در بیانی که امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره معرفی اهل بیت (علیهم السلام) دارد، جای تردید باقی نمی‌گذارد که اطلاق واژه «لسان» به وجود امیرمؤمنان (علیه السلام) در فرمایشات معصومین (علیهم السلام) وجود داشته و برخلاف نظر برخی پژوهشگران، از اقسام تطبیقات «موهن» نیست: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤَفِّكُونَ ... وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ» (همان، ۱۱۹-۱۲۰).

بنا بر شواهد قرآنی و روایی، و متن نهج البلاغه، استعمال لفظ «لسان» برای امیرمؤمنان (علیه السلام) در ذیل آیات قرآن، از اهل بیت (علیهم السلام) صادر شده و نباید آن را از تطبیقات «موهن» قلمداد کرد.

۶-۳. تأویل نور

مولف «روش‌های تأویل قرآن» در «تطبیقات بعید»، در ذیل آیه شریفه «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أُنزِلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (تغابن: ۸) حدیث «مراد از نور در آیه، امام یا ائمه هستند» را نقل و در نقد آن می‌نویسد: «در آیه ۸ سوره تغابن، قرینه وجود دارد که مراد از «نور»، قرآن کریم است و آن فعل «أُنزِلْنَا» است؛ بنابراین نمی‌توان آن را بر امام یا ائمه حمل کرد» (شاکر، ۱۳۷۶ش، ۱۹۳).

مولف محترم بنا را بر این گذارده که قرآن کریم، تعبیر «أُنزِلْنَا» را فقط برای قرآن به کار می‌برد؛ در صورتی که قرآن درباره «گزانگبین و بلدرچین» (بقره: ۵۷)، «عذاب» (بقره: ۵۹)، «فرشته» (انعام: ۸)، «لباس» (اعراف: ۲۶)، «آب» (حجر: ۲۲)، «حجّت» (روم: ۳۵) و «آهن» (حدید: ۲۵) از عبارت «أُنزِلْنَا» استفاده نموده است؛ پس استبعادی وجود ندارد که از

آن برای «امام» نیز استفاده کند. تحلیل عبارات نهج البلاغه نیز نشان می‌دهد که در ادبیات امیرمؤمنان (علیه السلام) استعمال واژه «نور»^۱ و واژگانی شبیه به آن، نظیر «مصباح»^۲، «ضوء»^۳، «بصر»^۴، «قیس»^۵ و «سراج»^۶ برای امام (علیه السلام) فراوان است.

بنابراین تأویل واژه «نور» به امام، در ذیل آیه ۸ تغابن، به‌صرف این که تعبیر «آنزلنا» در آیه آمده است، «بعید» نیست؛ زیرا قرآن برای بسیاری از امور، از این فعل استفاده کرده است.

نویسنده محترم در نقد روایت مذکور، محققانه یادآور می‌شود: «تشبیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) به شمس، قمر، نور و مانند آن، فی نفسه صحیح است» (شاکر، ۱۳۷۶ ش، ۱۹۳) اما پس از آن از مسیر صواب خارج شده و می‌نویسد: «بدون شک، استعمال این الفاظ در مورد این بزرگواران، استعمال مجازی است که احتیاج به وجود قرینه دارد» (همان). در صورتی که گاهی در تأویل، هیچ‌گونه قرینه‌ای از ظواهر امر برای وصول به حقایق معنا وجود ندارد؛ همان‌طور که در ماجرای حضرت موسی (علیه السلام) و جناب خضر (علیه السلام) وجود نداشت؛ و تنها پس از بیان معلم تأویل، حقیقت امر معلوم شد. تأویل قرآن، طبق آیه کریمه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران: ۷) نزد خدا و راسخان در علم است و پیش‌تر نمونه‌هایی از تأویل قرآن در نهج البلاغه، که هیچ‌گونه قرینه‌ای میان الفاظ آیات با بیانات امیرمؤمنان (علیه السلام) در ذیل آیات «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»

۱. «خَاوَلَ الْقَوْمَ إِطْفَاءَ نَوْرِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ» (رضی، ۱۳۸۸ ش، ۲۳۲)؛ «لَا يَتَّبِعُهُ عَنِ ذَلِكَ اجْتِمَاعٌ عَلَىٰ تَكْذِيبِهِ وَالتَّمَّاسُ لِإِطْفَاءِ نُورِهِ» (همان، ۲۸۱)؛ «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَتَّقِدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ» (همان، ۴۱۷)

۲. «اسْتَضِيحُوا مِنْ سُعْلَةِ مِصْبَاحٍ وَأَعْظَمِ مُتَّعِظٍ» (خطبه ۱۰۵، ص ۱۵۲)؛ «اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ ... وَ مِصْبَاحِ الظُّلْمَةِ وَ يَنْبَاحِ الْحِكْمَةِ» (همان، ۱۵۶)؛ «فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ أَقِيمُوا هَدْيِي الْعَمُودِيْنَ وَ أَوْقِدُوا هَدْيِي الْمِصْبَاحِيْنَ» (همان، ۲۰۷)؛ «أَيُّنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَضِيحَةُ بِمِصْبَاحِ الْهُدَىٰ وَ الْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ إِلَىٰ مَنْارِ التَّقْوَىٰ» (همان، ۲۰۱)؛ «أَوْقِدُوا هَدْيِي الْمِصْبَاحِيْنَ» (همان، ۳۷۸).

۳. «أَنَا أَطْمَحُ أَنْ تُلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي وَ تَعْشُرُوا إِلَيَّ ضَوْئِي» (همان، ۹۱)؛ «لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ» (همان، ۱۵۶)؛ «أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضَّوِّ مِنَ الضَّوِّ» (همان، ۴۱۸)؛ «اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِشْكَاةِ الضِّيَاءِ» (همان، ۱۵۶)

۴. «بَصَرَ مِنْ اهْتَدَى» (همان، ۱۷۳)

۵. «حَتَّىٰ أَوْزَىٰ قَبْسًا لِقَابِسٍ» (همان، ۱۵۳)

۶. «إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَ لَجَّهَا» (همان، ۲۷۸)

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و «وَأَنْ تُرِيدُوا أَنْ تُخْلِقُوا مِثْلَ مَا خَلَقْنَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَمَن يُغْوِ إِلَهُكُمْ فَأَعِدْ لَهُمْ عَذَابًا عَظِيمًا» و «وَلَنَجْعَلَنَّ لَهُمْ مِنْ أَعْمَالِهِمْ أَجْرًا» وجود نداشت، ارائه شد.

۷- نتیجه‌گیری

۱. در تأویل قرآن، میان ظواهر آیات با حقایق معنا رابطه و قرینه‌ای وجود ندارد تا بتوان با تکیه بر دانش محدود، به کشف مقصود نائل گردید. «شناخت ویژگی‌های قرآن» و نیز «رجوع به راسخان در علم» که خداوند علم تأویل را در اختیار آنان قرار داده، طالبان معارف قرآن را در مواجهه با روایات تأویلی ارائه طریق می‌نماید.
۲. هرچند ظواهر الفاظ قرآن برای همگان حجّیت دارد و قرآن جامع اخبار گذشتگان، آیندگان، احکام روابط میان مردمان و هدایت همگان است اما قابلیت پذیرش وجوه گوناگون (حق و باطل) را داراست و به همین جهت در معرض تحریف معنوی قرار می‌گیرد. راه مصون ماندن از تفسیربه‌رأی و تحریف معنوی قرآن، رجوع به «زبان‌های قرآن» یعنی ائمه معصومین (ع) است که با کتاب درهم تنیده‌اند.
۳. در صورت عدم وجود شاهی مبنی بر تأیید و یا ردّ روایتی در ذیل آیات قرآن، وظیفه توقّف و اعتراف به جهل است؛ اظهارنظر درباره‌ی روایات بر مبنای حدس و گمان، مذموم و نشانه‌ی جهل است.
۴. برخی پژوهشگران تحت تأثیر جریان حدیث‌سازی غلات قرار گرفته و با اتکا به دانش محدود خود و عدم لحاظ گستره‌ی ندانسته‌هایشان به معارف قرآنی، روایاتی را که پیرامون «نبأ عظیم»، «لسان» و «نور» در مجامع روایی متقدّمان ضبط شده و تأویل آن را به وجود امیرمؤمنان (علیه السلام) بازگردانده، «باطل»، «موهین» و «بعید» دانسته‌اند؛ در حالی که دقّت در معارف قرآنی، بررسی روایات متعدّد متقدّمان و تحلیل دقیق عبارات متن نهج‌البلاغه نشان می‌دهد، این روایات از لسان اهل بیت (علیهم السلام) صادر شده است.

منابع

قرآن کریم

ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، قم، مؤسسه النشر

الاسلامی، ١٤٠٧ق

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، قم، علامه، ١٣٧٩ق

ابن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود للنفوس منضود، قم، دارالذخائر، بی تا

ابن عبدالوهاب، حسین بن عبدالوهاب، عیون المعجزات، قم، مکتبه الداوری، بی تا

ابن قاریاغدی، محمدحسین، البضاعة المزجاة، قم، دار الحدیث، ١٤٢٩ق

ابن میثم، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، بی جا، نشرالکتاب، ١٣٦٢ش

استرآبادی، علی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، قم، مؤسسه النشر الإسلامی،

١٤٠٩ق

بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیرالقرآن، بیروت، موسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤١٩ق

برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، دارالکتب الإسلامیة، ١٣٧١ق

حرماعلی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ١٤٠٩ق

_____، الفصول المهمة فی أصول الأئمة، قم، موسسه معارف اسلامی امام رضا

علیه السلام، ١٤١٨ق

حسکانی، عبیدالله بن عبدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفسیر فی الآیات النازله فی أهل

البيت صلوات الله و سلامه علیهم، بیروت، موسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤١١ق

حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، نهج الحق و كشف الصدق، بیروت، دار الکتب اللبنانی، ١٩٨٢م

خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، بیروت، البلاغ، ١٤١٩ق

خلیل بن أحمد، ترتیب کتاب العین (تحقیق: المخزومی مهدی؛ السامرائی، ابراهیم)، قم، اسوه،

١٤٣٢ق

خوی، سید ابوالقاسم، معجم الرجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، قم، مرکز نشر آثار

الشیعة، ١٤١٠ق

خوی، میرزا حبیب الله هاشمی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تهران، مکتبه الاسلامیة، ١٣٥٨ش

دیلمی، حسن بن محمد، غرر الأخبار، قم، دلیل ما، ١٤٢٧ق

رضی، ابوالحسن محمد بن حسین، نهج البلاغه (ترجمه حسین استادولی)، تهران، انتشارات اسوه،

١٣٨٨ش

شاکر، محمد کاظم، روش های تأویل قرآن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ش
 صدوق، محمد بن علی (ابن بابویه)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ ق
 _____، کمال الدین و تمام النعمة (محقق/مصحح: غفاری، علی اکبر)، تهران، اسلامیة،
 ۱۳۹۵ ق

_____، الخصال، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش
 _____، الأمالی، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ ش
 _____، علل الشرايع، قم، کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ ش
 صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، قم، مکتبه آیه الله
 المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق
 طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات جماعة المدرّسين فی الحوزة
 العلمية، ۱۳۹۰ ق

طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، نوادر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداة علیهم السلام، دلیل ما،
 قم، ۱۴۲۷ ق
 طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق
 _____، الأمالی (للطوسی)، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق

عاملی نباطی، علی بن محمد، الصراط المستقیم إلى مستحقی التقديّم، نجف، المکتبة الحیدریة،
 ۱۳۸۴ ق

عروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق
 علوی، محمد بن علی بن الحسین، المناقب (للعلوی) / الكتاب العتیق، دلیل ما، قم، ۱۴۲۸ ق
 عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق
 فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام أمير المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ ق
 قمی، شیخ عباس، کلیات مفاتیح الجنان، اصفهان، انتشارات مهر ثامن الأئمة علیه السلام، ۱۳۸۴ ش
 قمی مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الكبير (محقق/مصحح: قیومی اصفهانی، جواد)، قم، دفتر
 انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ ق

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق
 قندوزی حنفی، سلیمان بلخی، ینابیع المودة، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ ق
 کراجکی، محمد بن علی، الرسالة العلویة فی فضل أمير المؤمنین علیه السلام علی سائر البریة، قم، دلیل
 ما، ۱۴۲۷ ق

- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق
- کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران، مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۰ق
- لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۶ش
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ق
- متین نیکو، هومن، نقش بی بدیل عقل رعاية و امام(ع) در تحصیل سعادت با تأکید بر نهج البلاغه، اردبیل، کنفرانس سراسری علمی تخصصی نهج البلاغه، ۱۳۹۶ش
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (محقق/مصحح: رسولی محلاتی، سیدهاشم)، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ق
- _____، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق
- مظفرنجفی، محمدحسن، دلائل الصدق لنهج الحق (محقق/مصحح: مؤسسه آل البيت عليهم السلام)، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۲۲ق
- معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۷۹ش
- مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق
- _____، کتاب المزار - مناسک المزار، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق
- مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمومنین (ع) شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۹۱ش
- نصر بن مزاحم، وقعه صفین، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق